

جنگ حنین

شیوه پیامبر اسلام این بود که وقتی لشکری را فتح میکرد تا اطمینانی که خودی در آنها تشریف داشت، شخصاً به کارهای سیاسی مشغول نمیشد و مردمی را موعظه میکرد و هر موقع آنجا را ترک میکرد، افرادی را برای برپایی مناسب گوناگونی تعیین میکرد، زیرا مردم حنین عروبووم که با نظام کهنه و برچیده شده آشنا بودند، اخلاعاتی از نظام نوین که جایگزین آن شده بود، نداشتند، آئین اسلام بکنه نظام اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و دینی است که قوانین مربوطه آن از سر چشمه زلال وحی گرفته میشود، و برای آشنا ساختن مردم با این اصول، و اجرای آن در میان مردم، افراد زبده و پخته و تعلیم دیده را لازم دارد که با داریت کامل، مردم را به اصول صحیح اسلام آشنا سازند، و سیاست اسلام را در میان مردم اجرا کنند.

هنگامیکه پیامبر تصمیم گرفت که با قصد سرزمین تیره های «ده اوزن» و «ثقیف» ترک گوید، معاذ بن جبل را بنام معلم دین برای تبلیغ و ارشاد مردم، گمارد، و حکومت و اداره امور

شهر و امانت در مسجد را به «عتاب بن اسید» که مرد پاکدینی بود، سپرد، و خود پیامبر پس از نوزده روز اقامت در مکه، و هجرت سرزمین تیره اوزن، گردید. (طبقات ص ۱۳۷)

ارتش کم نظیر

پیامبر اسلام در آرزوی ۱۲ هزار ارسل با مسلح تیر پرچم داشت، و ده هزار نفر آنها، از مدینه اسلام را کباب آنحضرت بودند، و در فتح مکه شرکت داشتند، و ده هزار نفر آنها را جوانان قریش تشکیل میداد که اخیراً به اسلام پیوسته بودند و رهبری این دسته به عهده ابوسفیان بود. یک چنین ارتشی در آنروز بسیار کم نظیر بود، و همین کثرت خود، عامل شکست ابتدایی آنها گردید، زیرا برخلاف گذشته به زیادی نفرات خود پاینده، و نیز لگهای نظامی و اصول نبرد را بدست فراموشی سپردند، و وقتی چشم این بکر به فزونی افراد افتاد، گفت ماهر گز از کسی نفرات شکست نخواهیم خورد، زیرا نفرات ما چند برابر افراد دشمن است (طبقات این سجد ۲ ص ۱۵۰)

ولی او توجه نداشت که عامل پیروزی تنها داشتن نفرات زیاد نیست، بلکه این عامل در برابر سایر عوامل پیروزی کم اهمیت است، و این حقیقت را خود قرآن بارگوش فرموده و میگوید: **لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین ان اعجبتکم کثر تکم فلم یغن عنکم شیئاً** (توبه - ۲۵) خداوند در جاهای زیادی شمارا کمک کرده و بالأخص در نبرد حنین، شما به زیادی نفرات خود مباحثات کردید، ولی سودی نبخشید.

کسب اطلاعات

پس از فتح مکه حنبو حوش در منافق قبائل عوازل و ثقیف بچشم میخورد، و تماسهای خصوصی میان دو تیره وجود داشت، و حلقه اتصال این دو گروه جوانان سلجشوری بنام «مالک بن عوف ثری» بود، نتیجه نشست و برخاست آنها این شد که پیش از آنکه سپاه اسلام به سراغ آنها بیاید، خود آنها به استقبال ارتش اسلام بروند، و لذا آنها از جای خود تکان بخورند، با یکدگر برت نیرنگ خاص نظامی، ضربت مهلکی بر آیهان زدند، و از میان خود جوان سی ساله ای - باک و بی پروایی را برای فرماندهی انتخاب نمودند، در این تیره علاوه بر دو تیره مزبور تیره های بنام بنی هلال، نسر، چشم نیز شرکت کردند، و همگی بصورت یک واحد ضربتی در آمدند.

به دستور فرمانده کل قوا همه شرکت کنندگان زنان و احشام خود را پشت سر قرار دادند، و وقتی از وی نکته این کار سؤال شد، گفت: «در این صورت این افراد برای خاطر حفظ زنان و اموال خود،

با ثبات و پایداری کاملی نبرد خواهند کرد، و هر گره فکر فرار و عقب نشینی را به مز خود راه نخواهند داد.

در دیدن صبه، که پیر مردی تیر به دیده و جنگ آزموده بود، وقتی گریه کودکان و فریاد زنان را شنید، با مالک به مشاجره پرداخت، و این کار را از نظر اصول نظامی مطرود دانست، و گفت نتیجه این کار اینست که اگر مغلوب شدید، همه زنان و ممالک خود را به رایگان به ارتش اسلام تسلیم نمائید، ولی مالک به سخن این پیر آزموده گوی نهاد، و گفت تو پیر شده ای و خورد و معلومات نظامی خود را از دست داده ای ولی اینده اثبات کرد که حق با این پیر مرد بوده، و شرکت زنان و کودکان در صحنه نبرد که صحنه زد و گریز است، جز ابتلاء و دست و پاگیری سودی نداشت.

پیامبر عبدالله اسلمی را برای کسب اطلاعات از جهیزات و منویات و خط سیر دشمن، بسوی آنها بصورت یک فرد ناشناس گسیل داشت، او در تمام لشکر دشمن به گردش پرداخت و اطلاعاتی در اختیار پیامبر نهاد، و مالک نیز سه نفر جاسوس از طریق خاصی بسوی مسلمانان روانه ساخت، تا اطلاعاتی بدست آورند هر سه نفر با دلی پرازد رعب و هراس بسوی مالک بازگشتند.

فرمانده قوای دشمن تصمیم گرفت که کسی افراد و ضعف و حوجه سر بازان خود را از طریق اعمال نیرنگ نظامی و یکار بستن اسلحه ها فلکگیری، حیران نماید، و با یک حمله ناگهانی ارتش اسلام را دچار هرج و مرج سازد، تا نظم واحدها بهم خورد، و تدبیر فرماندهی مترازل گردد.



او برای این منظور در انتهای دره ای که گذرگاهی بسوی منطقه حنین بود فرود آمد و دستور داد که تمام سربازان در پشت سنگها و سحردها و شکاف کوهها و در نقاط مرتفع حوالی این دره، پنهانی شوند. و همچنین ارتش اسلام وارد این دره عقب و طولانی شدند، همگی از مخفی گاه خود بیرون آیند. و واحدهای اسلام را بر دیوار تبر و سنان شتر اردهند و سپس گروه خاصی با ترتیب از کوه فرود آیند، و مسلمانان را در پناه تیراندازان خود اذیت تیغ بکنند.

### تجهیزات مسلمانان :

پیامبر از قدرت و لجبوسی دشمن آگاه بود پیش از آنکه از آنکه حرکت کند مسلمانان اینها خواست. و ۱۰۰ نفر را برای ستوان ماریه مستقیم گرفت، و شخصاً دوزخ بر تن و کلاه خود بر سر نهاد. و دسترس سینه‌ای که بعنوان پیشکشی به وی داده بودند سواد شد و در پشت سر ارتش اسلام حرکت کرد.

ارتش اسلام شب در دره‌ها و دره‌ها به استراحت پرداخته و هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود، ییره بنی‌سلم که خالد بن ولید آنرا رهبری میکرد وارد گذرگاه حنین شد، قسمت اعظم ارتش اسلام در داخل دره بودند که ناگهان، بسوی خروش تیرها و فریاد مردان جنگجو که در پشت سنگها کمین کرده بودند، حراس و وحشت عجیبی در دل مسلمانان بوجود آورد و تیر پشان را گبار بر سر و صورت آنها بارید، و گروهی در پناه همین تیراندازان، به سربازان اسلام حمله بردند.

اینگونه غافلگیری آنچنان آنها را سر اسیمه

و وحشت زده کرد که بی اختیار پاهای خود را رها کرد و خود بیش از دشمن به بی نظمی و بی‌مزدان سقوط کمک کردند. منافقان سپاه اسلام از این پیش آمد سخت خوشحال شدند، حتی ابوسفیان گفت: مسلمانان نالیده‌ری خواهند بود، یکی دیگر از منافقان گفت: سحر باطل شد سوئی تصمیم گرفت که اسلام را بکسره کند، و پیامبر را در آن گیر و دار بکشد. و چراغ توحید و مشعل فروزان رسالت را خاموش سازد.

### پایداری پیامبری گروه فداکار

قرارد و گریز یاران وی که طاعت بیشتر آن وحشت و وجود حرج و مرج بود، پیامبر را سخت متأثر کرد و دید که اگر اضطرار تاخیر کند، مدار تاریخ در گرونگ میگذرد، و اجتماع سیر خود را عوض میکند. و سپاه شرف، سپاه توحید را در هم میکوبد، روی حرکت خود با صدای بلند گفت:

**یا انصار الله و انصار رسوله اناعبد الله و رسوله**: ای یاران خدا و یاران رسول خدا من بنده خدا و پیامبری هستم، این جمله را گفت پس استر خود را بسوی میدان تیر و که سربازان مائک آنجا را حولانگاه خود قرارداد و گروهی را کشته و میکشند، حرکت داد. و گروه فداکار ماندن ایمان و عین و فطرت بن عباس و اسامه ابوسفیان بن الحارث که از آغاز نبرد اضطرار از پی پیامبر فطرت خوریده و نگاهبان او بودند، حراس او حرکت کردند. پیامبر به سوی خود عباس که صدای بلند رسائی داشت دستور داد، که مسلمانان را بطرز زیر سدا نند: **ای گروه انصار که پیامبر را یاری کردید، و**

ای کسانی که در زیر درخت رضوان با پیامبر بیعت کردید؛ کجا ه می‌روید؟ پیامبر اینجا است! ندای عباس که بگوش آید، رسید، حمیت و غیرت دینی آنها را تحریک کرد، فرداً همگی گفتند: **لیمیک! لیمیک! و دلیرانه به سوی پیامبر باز گشتند.**

ندای پیاپی عباس که سلامت پیامبر را نوبت میداد موجب شد که دستهای فراری با قنات و پیشانی عجیبی بسوی پیامبر باز گردند. و صفوف خود را در برابر دشمن منظم و فشرده تر سازند. مسلمانان به دستور پیامبر و برای پاک کردن آنکه تکلیف فرار، به حمله عمومی دست زده و در آنکه زمانی دشمن را به عقب نشینی و فرار مجبور ساختند پیامبر برای تشجیع مسلمانان میفرمود: **من پیامبر خدا هستم و هر که دروغ نمیگوید و**

غنائم جنگ در این جنگ مسلمانان زیاد کشته دادند، و سپره نویسان شماره کشتگان را نوشته اند و برخی از واحدها بکلی از بین رفت، ولی سرانجام جنگ بفتح مسلمانان تمام شد، و دشمن شش هزار اسیر، و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار گوسفند و چهار هزار دوقبه (۱) نقره با جنرال گذارد. پیامبر دستور داد همه را به **و جعرازه** ببرند، و افرادی را برای حفاظت آنها گمارد و سایر افراد را خانه‌های مخصوص جای دادند و دستور داد که همه غنائم بطور دست نخورده در آنجا بمانند، تا وی از طائف بر گردد.

(۱) رطل ۲۵۶۴ گرم و دوقبه پانزده وزدم رطل است. بنابر این وقبه تقریباً ۲۱۳ گرم می باشد.

### ضایعه اسفناک

در آخرین روزهای کجمله زیر چاپ بود اطلاع حاصل شد که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید اسماعیل صدر پیشوای شهبان کاظمین در آشهر مقدس بدرود حیات گفته اند. ما این ضایعه را بجامعه روحانیت مخصوصاً با خاندان پروری صدر تسلیم نمیکوئیم